



## مکتب قرامطه (کار آمدان)

چنگ، نگلی دعوت خالق، و خواندن مردمان به پیوستن باین گروه و پیروی از اندیشه‌ها و کلام ایشان بشوید، شارح و مفسر کلمه (قرمط) میباشد و بخوبی میرساند که واژه قرمط معرب و نازی شده واژه: «کار آمد» پارسی است. زیرا مبلغان این گروه، کسانی را که برای الحاق و پیوستن بحزب خود دعوت میکردند در بوثه آزمایشهای بسیار قرار میدادند و پس از اطمینان و حصول یقین از صلاحیت فکری و شایستگی اخلاقی دعوت شدگان و پذیرفتن آنان بعنوان عضو تازه وارد در گروه قرامطه، بآنان میگفتند: «کار آمد» = قرمط و بدر دخور هستی. برخی از مورخان قدیم مانند ابن خلدون تلفظ اصل را ضبط کرده و قرمط را کربط نوشته‌اند. آنعصر، عصری بود که اقوام پارسی و تازی درهم آمیخته شده بودند و غالباً حتی خود ایرانیان، برخی کلمات پارسی را با الفبای (تافل) تازی میگفتند چنانکه: نوروز را نیروز و مهرگان را مهرجان و ارکان را ارجان و انکام را اجام و دشت ایشان را دشت میسان و به به را بیخ بیخ و گاهی، برای اینکه زبان شیرین پارسی، انفیض این دستگاری گستاخانه محروم نباشد! برخی حروف کلمه را بحروف عبری تبدیل میکردند چنانکه: توس را طوس و شست و سد را، شصت و صد میگفته اندومی نوشته‌اند! و در سخ مسقی که در لابلای قرون و اعصار و در تضاعیف صفحات تاریخ، تراکم و انبوه حوادث و وقایع در افسانها، می‌نگرد و با ژرف نگری علل و عوامل و اسباب حدوث و قایع را جستجو میکند و کسی که می‌خواهد از تاریخ سرزمین ایران و ملت ایران آگاه گردد و بداند که در اعصار و قرون گذشته، بر این سرزمین سالخورد و بر این ملت کهن سال چه گذشته است و این کاروان بزرگ که نامش ایران و قوم ایرانی است، از چه نشیب و فرازهایی گذشته و از میان چه طوفانهای خانه بر انداز رسته و از لب چه پرتگاههای مهیب ره نوشته است، صفحات کتاب تاریخ را ورق

« آقای استاد سید محمد کاظم امام، از محققان گرانمایه و بلند پایه معاصر.

میزند و می‌خوانند: ایرانشهر و ایرانیان، تاریخی بس دور دراز دارد زیرا راهی بس دور و دراز را پوئیده و پیموده و اینک درحالیکه غبار قرون و اعصار بر او نشسته، باوقار و شکوه سالخوردی و سرد و گرم روزگار چشیدگی پیروزمندانه، بر منزل عصر درخشان فعلی رسیده است. جوینده، در این جستجوی تاریخی، بحوادث و وقایعی مرگبار میرسد که با نامهای اسماعیلیان، زنادقه، شوبیه (الآزادمریبه) قرامطه، باطنیان، و... و... پیوند دارد. این فرقه‌ها و رهبران و بنیادگذارانشان، از قرن دوم هجری، تا چندین قرن بعد از آن، پیشتازان وقایع و حادثه سازان، و بسخن جامع، تاریخ آفرینان گذشته ایران میباشند. از قرن یکم تا فاجعه مغول، تاریخ ایران عبارت است از مجموعه حوادث و وقایعی که این فرقه‌ها و رهبرانشان بر جبرود آورده‌اند. حوادث و وقایع این دوره که گفته شد یا بلاواسطه و مستقیماً بوسیله این عناصر پدید آمده و یا معلول کارهای این دسته‌ها بوده است، و حتی فاجعه مغول، از هجوم سپاه چنگیز بر خوارزم تا سقوط بغداد بدست هولاکوخان، تماماً مجموعه حوادث یا یک حادثه واحد هولناک و معلول فعالیت‌های فکری و سیاسی این گروه‌ها بوده است.

این مقاله، مجموعه مطالعات و اطلاعاتی است درباره این فرقه‌ها، بویژه فرقه «قرامطه» که فعال‌ترین و پرکارترین و دامنه‌دارترین فرقه‌ها بوده، و فرقه‌های دیگر از آن ریشه و سرچشمه گرفته است و یا حتماً فرقه‌های دیگر، همین فرقه قرامطه بوده‌اند که با سامی و نقابهای دیگر، بمقتضای زمان و مکان، فعالیت میکرده‌اند.

در این مقاله درباب شناخت فرقه قرامطه و علل پیدایش و تحولات و تبدلات و اشکال و صور و برنامه‌ها و فعالیت‌های آن و وقایع و حوادثی را که بوجود آورده‌اند، مطالبی بطور اختصار، در چند شماره ماهنامه تحقیقی و گرانمایه (گوهر) درج میشود.

هرگز نباید این فرقه‌ها را که حادثه‌ساز و تاریخ آفرین معرفی نمودیم گروه‌ها و دسته‌هایی آشوبگر و آتش افروز و فتنه‌انگیز دانست که در کشور و سرزمین آرام و امن و سرفه با شوبگری برخاسته‌اند! نه، هرگز آنان چنین نبوده‌اند بلکه گروه‌هایی میهن پرست بودند و قیام میکردند تا کشور و ملت ایران را که در زیر یوغ سلطه مشتی ستمگران خدا نمناس در سوز و گداز بود رهائی بخشند. آنان آتش افروزی میکردند تا آتش بدودمان بیتخانه ززند.

### علل پیدایش فرقه‌ها در ایران

پس از وفات پیشوای بزرگ اسلام میان مسلمانان دودستگی آغاز گردید و اکثریت یعنی جمهور، که بعدها، بعنوان: «اهل السنة والجماعة» یا «عامه»، نامیده شده‌اند از یک سوی و شیعه، یعنی

پیروان علی بن ابیطالب علیه السلام، که خلافت را به نص صریح حق او و فرزندان او میدانستند، از سوئی دیگر، روی در روی هم قرار گرفتند. این نخستین اختلاف و دورنگی بود که در جامعه اسلام پدید آمد.

میان این دودسته، از جهت ماهیت، اختلاف بی اندازه شدید بود، اما نمودار نبود و تسایزی

میان نشان و جسود نداشت ، میان مردم مسلمان پیکاری پدیدار گردید ، امانه با زبان و نه با شمشیر ، بلکه تنها با چشمک زدن برخی افراد بهم و روی بهمدیگر ترش کردن و زیر لب سخن گفتن و گاهی هم ، خیلی کم ، دهن کجی و زبان درازی کردن بهم بسنده میکردند ، پیکاری سرد و ناپیدا ، دوستانه و مؤدبانه و خردمندانه . مع الوصف باهم بودند ، یارو یاور هم بودند ، پشت هم بودند ، باهم پیش میرفتند ، مقصد و مرام هر دو دسته یک چیز بود ، همه باهم در راه نگرهبانی و استواری و برومندی و پیشرفت و گسترش اسلام کوشا بودند ، جانفشانی و سربازی میکردند .

حکومت ( خلافت ) در دست اکثریت ( جمهور ) بود و وجود شیعه یعنی پیروان علی ( ع ) ، در برابر آنان ، مانند اقلیتی بود که پیوسته از کارهای دولت خرده گیری و انتقاد میکردند . همگی کوشا بودند که دستگاه رهبری ( خلافت ) از شرایع و نظامات و مرام تخطی و تجاوز نکند و مرزهای مرام و اصول اجتماعی محمدی ( اسلام ) شکسته نگردد و برهم نخورد .

چنانکه گفته شد ، نامها و عنه انهای سنه و شیعه ، بعدها ، برای دوری و جدائی دو دسته از همدیگر ، بر سر زبانها افتاده است و گرنه در صدر اول اسلام ، همه مسلمانان اهل سنت بودند یعنی بسنت محمد ( ص ) کار میکردند و هر دو دسته شیعه یعنی پیروان اسلام و پیروان پیشوا بودند ، این وضع ، یعنی یگانگی و دوستی و هم آهنگی شیعه و سنه ، تا عهد مهاجمات مغولان و بلکه تا دیر زمانی بعد از آن دوره ادامه داشت و هر چند عوامل جدائی و دوری و اسباب اختلاف روز افزون بود ، ولی علماء ، فقها ، و محدثان شیعه و سنه از هم چندان فاصله نداشتند و میانشان ، تقریباً ، دوگانگی وجود نداشت . مثلاً در حلقه درس يك استاد فقیه شیعه ، جمعی شاگردان سنی و جمعی شیعه بودند و بر عکس حتی هر فرقه ، در کتب حدیث و فقه و تفسیر ، آراء فقهی و احادیث را برویه مآرِف دیگر نیز روایت و نقل میکردند و کتب هر دو فرقه ، در دوره اول تسدوین فقه و حدیث ، بهترین گواه این موضوع میباشد . ابن اددیس ، از بزرگان فقهای شیعه ، به اصل قیاس عمل می کرد . علامه حلی ، فقیه بزرگ و نامدار شیعه ، در یکی از کتب فقهی خود ، آراء و اقوال مذاهب مختلفه را ، در ردیف آراء و اقوال مجتهدان شیعه ، با ذکر ادله هر مذهب ، بیان می کند و سپس ادله یکی از آنها را ترجیح داده و آنرا بعنوان قول خود شرح می دهد . مثلاً وی می گوید : قال الشافعی .... و پس وقال الحنفیه .... و سپس وقال المالکی وقال الحنبلی .... و قالت الامامیه .... و الاقوی ....

امامتأسفانه عوامل سیاست و اسباب دیگر ، دو فرقه سنی و شیعه را چنان از هم جدا و دور کرد که هر فرقه دیگری را کافر و نجس و مهذور و رالدم دانست . صفحات تاریخ از اینگونه وقایع و حوادث مآمال است .

گفتیم مسلمانان ، در صدر اول ، دست در دست هم و با کمال اتحاد و اتفاق ، هم آهنگ پیش می رفتند اما دریغ که این روش دیر نپایید زیرا همینکه چهارمین خلیفه ، از خلفای راشدین ( بعقیده نامه و خایه بلا فصل و منصوص بعقیده شیعه ) بر مسند خلافت نشست ، مردی نابکار و نیرنگ باز ،

که در سر داعیه خلافت را می‌پرورانید، قیام کرد. او معاویه از خاندان امویان و اساتید ارشام بود، او پرچم سرکشی و یاغی‌گری برافراشت و با سپاهی آراستد، در برابر خلیفه و پیشوای قانونی مملکت اسلام، یعنی علی (ع) صف آراست. و این سومین تشعبی بود که در وحدت اسلام پدیدار گردید و مسلمانان را به سه گروه تقسیم کرد.

معاویه، مردی کربز و حیل‌گر بود و به پیشوای اسلام و آرمان او یعنی اسلام هیچ عقیده نداشت. او و خاندان اموی، از بیم جان و در زیر برق شمشیر، ظاهراً با اسلام گرویده بودند. لاجرم دشمنی معاویه با علی پس شدید و خطرناک بود، زیرا او دشمنیهای کهن دوران جاهلیت را که میان خاندان امیه و هاشم وجود داشت از نوزنده کرد، و کشتاری که در خاندان و رجال قریش بردست حضرت محمد (ص) و یارانش بوقوع پیوسته بود، شالوده دشمنی او بود. او می‌خواست همه کارهای پیشوای اسلام را نادیده گرفته و دنباله حکومت خاندان امیه را که در ایام جاهلیت وجود داشت بگیرد و با آن دست‌آویز، ریشه اسلام را از بیخ و بن برکند. اما آرمان محمدی نه چنان رسوخ و ننمود کرده بود که چنان بروجکی بتواند بدان چشم زخمی برساند.

مع الوصف، معاویه با پول و اندوخته بی‌کران دوران حکومت خود، بسول پرستان و پلوخوردان و همه گروههایی را که برای مخالفت با اسلام آمادگی داشتند و ارازل و اوباش را بسیج کرد و در پشت سر خود انبوهی از مردمان بوجود آورد و بدین وسیله خود و خاندان و فرزندان و جای‌نشینانش هر چه توانستند با اسلام صدمه زدند، خونها ریختند، حدیثها جعل کردند، بدعتها نهادند، سنتهای باطل شده دوران جاهلیت را از نوزنده کردند، برخلاف اصل اخوت اسلامی، تعصب نژادی را دوباره برقرار ساختند، خلافت را بناحق در دست گرفتند و آنرا بر پایه تعصب قومی و نژادی بنیاد نهادند.

معاویه با علی، خلیفه قانونی، مرد اول اسلام، داماد رسول اکرم و (اول من آمن) جنگ کرد. حسن بن علی (ع) را مجبور به تنازل نمود. زیاد را طبق سنت جاهلیت بخاندان خود الحاق کرد. گروهی از بهترین صحابه را کشت. پسرش یزید، حسین بن علی (ع) را با آن وضع فجیع بقتل آورد. زن و فرزندان او را با سارت گرفت. کعبه را به منجنیق بست، شهر مقدس و مصون مدینه را، در یک نیمه شب تیره، قتل عام کرد. عبدالملک، مردم را از امر معروف و نهی از منکر ممنوع ساخت. باری، در زمان خلافت علی بن ابیطالب، در یکی از جنگهای او با معاویه، از میان سپاهیان او یعنی از فرقه شیعه، فرقه‌ای جدید بنام: «خوارج» جوانه زد و در بلاد اسلام پراکنده شد، آنان نیز میان خود به چندین گروه منقسم گردیدند و این چهارمین تشعب و آغاز پدیدار گردیدن فرقه‌های گوناگون و مذاهب مختلف میباشد.

اما شیعه نیز بتدریج به چند دسته یا چند مذهب منقسم گردید بدین تفصیل:

فرقه امامیه اثنا عشریه - فرقه زیدیه - فرقه کیسانیه - فرقه اسماعیلیه و اینک تفصیل هر یک:

**شیعه امامیه اثنا عشریه:** «شیعه در امر خلافت میان خود اختلاف کرده‌اند. گروهی فرزندان فاطمه (دختر پیشوای اسلام و همسر علی بن ابیطالب) را، به نص صریح، یکی پس از دیگری

خلیفه میدانند، و آنان فرقه امامیه اثناعشریه میباشند (دوازده امامیان).

**شیعه زیدیه:** گروه دیگر از شیعه نیز خلافت را در فرزندان فاطمه میدانند، اما «به انتخاب» (نه بنص) بدین شرح: هر کس از فرزندان فاطمه که عالم، زاهد، جواد، شجاع بود، و به نیروی شمشیر و بدعوی امامت و خلافت خروج کرد، او را بامامت و خلافت انتخاب کنند یعنی قائل به امامت (من قام بالسیف) میباشند.

**شیعه کبسانیه:** گروهی از شیعه، امامت و خلافت را پس از علی بن ابیطالب و دو پسر او حسن و حسین علیهما السلام (فرزندان فاطمه) حق مسلم برادرش محمد الحنفیه میدانند، و چون مردی کبسان نام، از موالی محمد الحنفیه، رهبر این فرقه بود بنام او موسوم گردیده اند. **شیعه امامیه:** و افرقه امامیه قائل بامامت علی و پس از او پسرش حسن و، سپس برادر او حسین و، پسرش علی زین العابدین و پسرش محمد الباقر و پسرش جعفر الصادق علیهم السلام، میباشند و از ایجاد فرقه مختلف گردیده اند:

**شیعه اسماعیلیه:** که اسماعیل پسر جعفر الصادق را امام می دانند، و او را به «الاحام» ملقب کرده اند و دیگر:

**شیعه اثناعشریه:** که موسی کاظم فرزند جعفر الصادق (ع) را امام دانسته اند و پس از او پسرش علی بن موسی الرضا، سپس پسرش ابو جعفر محمد تقی، پس از او پسرش علی نقی، و از پس او پسرش محمد الحسن العسکری و آنگاه پسرش محمد مهدی علیهم السلام که امام دوازدهم است، وی بمصالحی چند پنهان شد، و تا با مرز پنهان است، و در آخر الزمان خروج خواهد کرد، و زمین را پر از داد خواهد ساخت، پس از آنکه پر از جور شده است، و شیعه امامیه اثناعشریه او را: «المهدی المنتظر» مینامند. اما فرقه اسماعیلیه چنانکه گفته شد اسماعیل امام را میدانند، و پس از او پسرش محمد المکتوم را (یعنی: محمد پنهان) و او نخستین امام پنهان است، زیرا بعقیده اسماعیلیان هرگاه امام نیرو و شوکت نداشت پنهان میشود، و چون نیرو و سپاه و قدرت بدست آورد بیدار می گردد و دعوت خود را آشکار می کند. پس از محمد المکتوم، پسرش جعفر الصادق و از پس او محمد الجیب که آخرین امامان مستور میباشد، و پس از او عیبدالله مهدی امام بود، وی با فرقیه فرار و در آنجا دعوت خویش را آشکارا کرد و شهرستان قیروان را بتصرف آورد، و دولت «العیدین» را در آنجا پایه نهاد، و فرزندان او دولت «فاطمین» را در مصر تأسیس کردند. فرقه اسماعیلیان را «باطنیه» نیز می نامند، زیرا آنان قائل بامامت امام مستور (باطن) میباشند»

### جایگاه قرامطه در تاریخ

مسالك قرامطه، از مذهب اسماعیلیه جوانه زده و گروه قرامطه از میان اسماعیلیان روئیده شدند، و اینکه فرقه قرامطه، از میان توده مسلمانان پیدا آمده، و شاخه فرعی از مذهب اسماعیلیه نبوده است؟ محققان در این امر اختلاف دارند و میان مورخان نیز، در تدوین و ثبت حوادث و وقایع تاریخ دو فرقه اسماعیلیه و «قرامطه» توافق نیست.

۱- تقریر جمعی از تاریخ الجمعیات السریه و الحركات الهدامه... تأیفة، عبدالله عثمان الحاص، ص ۲۵-۲۴